



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۸/۰۱

دوکتور نور احمد خالدی

قوم‌گیری تا حد وطن‌ستیزی

با اینکه این مضمون تحلیلی مهم در سال ۲۰۱۷ میلادی نظر به جریانات همان زمان تحریر گشته است، ولی چون با شرائط و نابسامانی‌های امروزی، مخصوصاً در زمینه قوم‌گرایی و نفاق و شقاقی که از جانب اقلیت‌های قدرت طلب دامن زده میشود، در تطابق قرار می‌گیرد، از آرشیف نهایت ارزشمند دوکتور نور احمد خالدی که در دسترس ما قرار داده شده است، به نشر میرسد.

کار ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه قومی ضد پشتون تعداد زیادی از روشنفکران تاجک به جایی رسیده است که امروز به وطن‌ستیزی تمام عیار مبدل شده و هدف آن تنها و تنها تخریب، ویرانگری، ذلیل کردن و تحقیر کشور و دولت افغانستان، چیز دیگری نیست. اگر ما آغاز این پروسه خرابکاری را با تخریب سازمان دولتی افغانستان و اردوی آن از زمان به قدرت رسیدن ربانی - مسعود به مشوره روشنفکران هم قوم و همفکر آنها و مشاورین بین‌المللی شان (مراجعه کنید به نوشته‌های پروفیسور امین صیقل و بل میلی هردو از پوهنتون ملی استرالیا در سالهای ۱۹۹۰م) در نظر بگیریم هدف امروزی این تخریبکاری به فروریختن هویت تاریخی، هویت جغرافیایی و هویت ملی و ارزشهای ملی، ادبی و فرهنگی کشور افغانستان انجامیده است. یکی قبول ندارد که در این سرزمین از سی و پنجاهار سال به اینطرف انسانها میزیسته‌اند و از پنجاهار سال به اینسو تمدنی را ایجاد کرده‌اند و از زمان احمدشاه ابدالی (سال ۱۷۴۷م) به اینطرف کشور و دولت مستقلی را بنیاد نهاده‌اند (عبدل لعلزاد).

دیگری کشور مستقل و دولت افغانستان را ساخته استعمار انگلستان میداند (مجیب الرحمن رحیمی، رییس دفتر داکتر عبدالله) و با گستاخی امپراطوری ابدالی و سه جنگ قهرمانانه مردم افغانستان در مقابل تجاوزات استعمار انگلیس را نادیده می‌گیرد. مجیب رحیمی تا جایی پیش میرود که هرات را، در موجودیت ادعای تاریخی ایرانیها برای مالکیت این شهر، جزء ایرانزمین نامیده شهادت قهرمانانه هزاران هموطن هراتی ما را در دفاع از شهر شان در مقابل تجاوز و محاصره یکساله محمد شاه قاجار شاه فارس در سالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸م نادیده می‌گیرد. روشنفکرانمای دیگری به وضاحت در صفحه فیسبوک خود مینویسد که او ایرانی است (عزیز آرینفر) و جالب اینکه این شخص مدتی هم به عنوان سفیر کبیر افغانستان در کشور قزاقستان ایفای وظیفه کرده است. غیاپور کاظمی در وبسایت تاجیکان تا آنجا پیش میرود که مدعی است از فرخی تا عنصری بلخی، شعرای معروف دربار سلطان محمود غزنوی و شاهان بعدی را در اشعار خود شاه ایران می‌خوانند (چه شد ادعای خراسان!) در حالیکه در زمان سلطان محمود غزنوی به سرزمین ایران امروزی عراق عجم گفته میشد (به اشعار نظامی

گنجوی مراجعه کنید). شخص دیگری موجودیت جنوساید قومی را در افغانستان (مانند آنچه در کشور روواندا در افریقا اتفاق افتاد) جعل میکند و میکوشد اقوام کشور به جان هم افتاده در مناطق خود اعلان خودمختاری کنند (لطیف پدرام). دیگری از افغان بودن خود انکار میکند (حفیظ منصور، تلویزیون آریانا) و عده ای در تلاش شخصیت کشی چهره های ملی ادبی و آثار ادبی و تاریخی پشتونها اند (صبوراله سیاه سنگ در مورد رحمان بابا، پته خزان و باری جهانی). یکی از همجو عناصر تعجب میکند که چرا ترکمنهای افغانستان در موجودیت کشور مستقل ترکمنستان تا حال به آن کشور نه پیوسته اند! فردی هم به تلخی از لغزیدن تدریجی قدرت مطلق دولتی از پنجه های شورای نظار شکایت میکند (متین بگرامیان). تعدادی هم ایجاد اتوپیای خیالی خود را با تغییر نام افغانستان میخواهند آغاز کنند!

فساد اندیشه و آرمان سیاسی این افراد وقتی مانند آفتاب برای ملت افغانستان هویدا شد که در تلسکوپهای جستجوگر تاریخ سیاسی گذشته خود صرف حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقو را تنها چهره درخشان تاریخی یافته و استخوانهای او را بردوش کشیدند. عده ای هم کمی جلوتر رفته در صدد قهرمان سازی نادرشاه افشار به مثابه آخرین شاه خراسان بر آمدند در حالیکه در جهان سیاستهای منطقوی امروزی یگانه امید رسیدن به خراسان موعود هم پیوستن به صفوف داعش و ایجاد ولایت خراسان خواهد بود!

این پروسه پشتون ستیزی و وطن ستیزی و تخریب وطن و هرچه در گذشته بنام افغانستان و افغان وجود داشته، بخصوص بعد از شکست انتخاباتی مدتش داکتر عبدالله عبدالله کانديد مشترک شورای نظار تاجکها و حزب وحدت هزاره ها و هواخواهان چپی و راستی آنها از تریبیون سیاسی ضد پشتون با وجود حمایت یک دستگاه عظیم تبلیغاتی رسانه بی وابسته و منابع پولی بی حساب، به اوج جنون آمیزی رسید. این اوجگیری پشتون ستیزی و وطن ستیزی در میان ناسیونالیستهای افراطی قومگرای تاجک، ناشی از هضم نکردن این حقیقت تلخ است که قدرت سیاسی را در یک کشور عنعنوی مانند افغانستان، که عمدتاً معیار تعلق داشتن قومی کانديد ها محک انتخاب مردم است، یا با داشتن اکثریت قومی در پای صندوقهای رایدهی، و یا با پشتیبانی طیارات بی ۵۲ امریکایی میتوان بدست آورد. شورای نظار قدرت سیاسی را در سال ۲۰۰۱م به کمک طیارات بی ۵۲ امریکایی بدست آورد (لطیف پدرام، امین صیقل) و داکتر عبدالله قادر شد با مداخله مستقیم وزیر خارجه امریکا مقام ریاست جمهوری اشرف غنی را نصف کند و خود را شریک او ساخته بدینگونه یک حکومت ناتوان و منقسم شده را در بدترین شرایط سیاسی، امنیتی و اقتصادی بالای مردم افغانستان تحمیل نماید.

بدبختانه این در حالی است که کشور در آتش تروریزم مذهبی طالبان میسوزد و اخیراً هیولای سیاه داعش به آن اضافه شده دشمنان منطقوی تیغهای خود را برای تجزیه این کشور نیز تیز تر کرده اند (اظهارات اخیر ضمیر کابلوف نماینده روسیه برای افغانستان پلان "ب" رابرت بلکویل سفیر سابق امریکا در دهلی و نک کنگ عضو پارلمان انگلستان در سال ۲۰۱۱ و پلان سال ۲۰۰۸م امریکا و اسرائیل در مورد تغییر نقشه شرق میانه).

چه راهی در مقابل وجود دارد؟

ناسیونالیستهای تنگ نظر قومی ضد پشتون باید تا حال دانسته باشند که آرایش قومی و جغرافیایی ملت افغانستان طوری است که بدون مداخله مستقیم نظامی و سیاسی خارجی نه توان گرفتن قدرت سیاسی را با لوله تفنگ دارند و نه از راه یک انتخابات آزاد و مستقل و نظارت شده. قومی سازی هرچه بیشتر مسایل ملی، به انجماد هرچه

بیشتر این حالت افزوده روشنفکرانی را که خواهان تقویت بنیاد های ملی و مدنی دموکراتیک کثیرالقومی بر مبنای حقوق مساویانه افراد و اقوام اند، متأسفانه از صحنه دور میسازد. باید پذیرفت که تجزیه این کشور هم امکان پذیر نبوده و این کشور با همین جغرافیه و اسم به مثابه وطن مشترک تمام اقوام برادر این سرزمین باقی خواهد ماند، همانطوریکه در قانون اساسی کشور تصریح شده است. باید پذیرفت که مشکل افغانستان بیعدالتی و فساد است، مشکل این کشور قبضه قدرت دولتی و اقتصادی توسط مافیای جهادی و قومی، از هر تباریکه هستند، میباشد. بنابراین اینرا هم باید پذیرفت که تنها از روی تفاهم صادقانه ملی، تنها از راه دموکراتیزه کردن هرچه بیشتر حیات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور و حمایت از حاکمیت قانون میتوان به حل مسایل ملی پرداخت از آن جمله است دادن قدرت و امکانات بیشتر برای مردم ولایات و ولسوالیها برای سهمگیری مستقیم و موثر در امور اداری و اقتصادی شان.

در شرایط فعلی، همکاری با رییس جمهور اشرف غنی، کسیکه نه کدام پشتوانه جهادی و تنظیمی دارد و نه گرایشهای شوونیستی قومی، بهترین فرصت برای رسیدن به یک تفاهم ملی است، بهترین فرصت برای زدودن سرطان فساد اداری است، بهترین فرصت برای شکست تروریسم و افراطی گری است. قومی سازی هرچه بیشتر مسایل ملی، به گسستن پیوند های مشترک ملی انجامیده آن نیروهای افراطی شوونیستی قومی را در صف مقدم سیاست کشور خواهد آورد که عواقب آن برای همه مرگبار خواهد بود.

پایان

